

حفظ سرزمین و تأثیر برخی مؤلفه‌های مذهبی در دوره صفویه

ابراهیم مشفق‌فر

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

فصلنامه مطالعات بسیج، سال هفتم، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۸۳

چکیده

در تاریخ ایران آن دسته از حکومتها و سلاله‌ها که در حکومت‌داری و امور نظامی، از مؤلفه‌ها، قابلیت‌ها، توانها و مقدرات مذهبی و معنوی بهره‌جسته‌اند، در کنار سایر عوامل مؤثر، به موجودیت و اقتدار و صیانت خود تضمین‌های بیشتری داده‌اند و به میزان این بهره‌گیری از عوامل مذهبی و به میزان صحت و صداقت کارشان، بهره‌مندی یافته‌اند. دولت صفویه از این قسم حکومتهاست. در این دوره، نقش و تأثیر مؤلفه‌ها و عوامل مذهبی را در عرصه‌های نظامی، به‌ویژه رویدادها، می‌توان یافت که در نوشته حاضر تا حدودی تصویر آن ارائه شده است. این امر هم در جذب نیروی انسانی بیشتر، هم در به دست آوردن آرای عمومی برای جنگهایی که صبغه مذهبی می‌یافت و هم در ایجاد شور و نشاط و انگیزه برای سربازانی که در دوراهی مرگ و پیروزی قرار داشتند مؤثر بود. در نتیجه، بسیاری از کاستیهای تجهیزاتی، تسلیحاتی و کمیت نیروی انسانی جبران می‌شد. صرف‌نظر از برخی بهره‌های کوتاه، که بحرانها و سایر عوامل داخلی به ضعف عمومی نیروهای نظامی و در نتیجه به ناکامیهای در جنگ‌ها انجامید، اما در مجموع در این دوره، به‌ویژه دوره اول این سلسله (۹۰۷ تا ۱۰۳۸ ه. ق)، اقتدار سیاسی - نظامی ملموسی دیده می‌شود و این اقتدار بی‌تأثیر از مؤلفه‌های مذهبی و معنوی نیست که نوشته حاضر چند و چون آن را نشان می‌دهد.

دو ویژگی حاکمیت صفویان و جامعه ایران دوره صفویه در یک نگرش کلی، یکی اقتدار و استحکام و طول عمر این حاکمیت و جامعه و دیگری، نقش و حضور عوامل و احساسات دینی و مذهبی در عرصه‌های مختلف آن است بالطبع تأثیر متقابل و تعامل این دو عامل نیز قابل تصور است. اما در عرصه‌های سیاسی - نظامی نیز این دو مسأله و تعامل آن دو نیز درخور تأمل و تفحص است. و بحث پیرامون این مسائل، ناخودآگاه این سؤال را در ذهن متبادر می‌کند که این دو عامل در فرآیند حفظ سرزمین و موجودیت کشور چه نوع تعامل و تأثیر متقابلی داشته‌اند؟ به عبارت دیگر، احساسات، انگیزه‌ها و کارکردهای مذهبی در عرصه‌های نظامی، عامل استحکام و تقویت‌کننده بود، یا نبود و نبود آن در کارنامه این حاکمیت تأثیر نداشت؟ و چه رابطه‌ای بین آسیب ندیدن این حاکمیت و جامعه در مقابل امواج تهاجمات و تهدیدات نظامی و عامل روحی و معنوی و مذهبی نیروی انسانی داشت؟

برای پاسخ به سؤال فوق اگر از زاویه این مسأله به تحولات نظامی دور مذکور نگاه شود مسلماً بسیاری از عوامل تأثیرگذار تاکتیکی، تسلیحاتی، آموزشی، اقتصادی، اقلیمی، طبیعی، جغرافیایی، انسانی و ... نادیده گرفته می‌شود که در یک پژوهش علمی رویه درستی نیست. اما اگر این دو عامل به عنوان دو ویژگی در طول و موازات هم نگاه شود، که در مواردی با حلقه‌های واسط و بست‌هایی به هم وصل شده‌اند، نافی سایر عوامل مؤثر و کارکردهای آنها نخواهد بود و پیش‌فرضهایی هم به روند منطقی قضیه تحمیل نخواهد شد. بنابراین نگارنده مقاله با این تصور، درصدد برآمد که بحث را حول محورهای ذیل دنبال کند که عبارتند از: استقرار حاکمیت صفویه و ایجاد یکپارچگی سیاسی ایران، کارکردهای نظامی عوامل مذهبی و معنوی و حفظ سرزمین و تمامیت ارضی در دوره صفویه. با این نگاه، تحولات دنبال گردید که بود و نبود محرکها و عوامل مذهبی در کامیابی‌ها و حتی ناکامی‌های نظامی چه تأثیری داشته‌اند.

استقرار حکومت صفویه و یکپارچگی سیاسی ایران

صفویان صفویه به دنبال بیش از دو قرن جنبش و تکاپوی سیاسی - ایدئولوژیک، بالاخره موفق شدند در سال ۹۰۷ ه. / ۱۵۰۱ م. شالوده حکومتی مستحکم را پی‌ریزی کنند که قریب دو و نیم قرن به موجودیت خود ادامه داد. بی‌شک رشادتها و فداکاریها و

از جان‌گذشتگیهای اسماعیل و مریدانش پیروزیهای نظامی مهمی را در مقابل فرخ‌یسار شیروانشاهی در حوالی قلعه گلستان، الوند آق‌قویونلو در شرور نخجوان در سال ۹۰۷ هـ (بوداق فروینی، ۱۳۷۸، صص ۱۱۵ و ۱۱۷) و مراد آق‌قویونلو در همدان در سال ۹۰۸ هـ. (همان، صص ۱۲۰) رقم زدند. در ادامه نیز در سال ۹۱۰ هـ. علاءالدوله ذوالقدر را درهم کوبیده، سپس بغداد را به دست آورد و بالاخره سایر مناطق را در حاکمیت خود قرار دادند. اما این موفقیتها تکمله تلاشهایی بود که اجداد شاه اسماعیل به عنوان اقطاب صوفیه از زمان شیخ صدرالدین (همزمان با دوره مغولها) با صبغه سیاسی شروع کردند و شیخ جنید جد شاه اسماعیل، به این حرکت کاملاً رنگ و بوی نظامی داد و مریدانش را در قالب سپاهی، سازمان داد و به نبرد با شیروانشاهیان در دره قره سوی قفقاز در جمادی‌الاول ۸۶۴ هـ. / ۴ مارس ۱۴۶۰م. پرداخت، اما هدف تیری قنار گرفت و کشته شد (والتر هینس، ۱۳۶۲، صص ۵۳).

حیدر، پسر جنید و پدر اسماعیل، دامنه وسیعتری به فعالیت نظامی خود داد و ضمن اینکه در مقدمه حرکت نظامی خود هزاران نیزه و زره و شمشیر و سپر ساخت، در راستای متحدالشکل‌سازی مریدان رزمنده‌اش، تاج حیدری را ابداع کرد که دوازده ترک آن، سمبل شیعی دوازده امامی و اقدامی جذاب برای جذب مریدان بیشتر بود. او نیز رویه پدر خود را دنبال کرد اما با سازمان نظامی تمام عیار و مجهز به توپخانه و منجیق در مصاف با شیروانشاه، که مورد حمایت سلطان یعقوب آق‌قویونلو بود، در مرز طبرسران در سال ۸۹۳ / ۹ ژوئیه ۱۴۸۸ شکست خورد و کشته شد. (همان، صص ۱۰۸-۹۰)

حرکت موفقیت‌آمیز اسماعیل شاید بی‌تأثیر از آزمون و خطاهای پدر و جدش نباشد. هرچند او خود از سن و سال کمتری برخوردار بود اما حلقه‌ای از خواص مریدان، که مردان با تجربه سیاسی بودند و پس از تأسیس حکومت به «اهل اختصاص» شهره شده و نقش مهمی در تکوین حکومت وی داشتند، او را مشاوره و کمک می‌کردند. به هر حال، حکومتی که شاه اسماعیل بنیان نهاد از دیدگاه صاحب‌نظران؛ «از نظر تمرکز و یکپارچگی سیاسی در تاریخ بعد از اسلام ایران سابقه نداشت. گسیختگی سیاسی و فرهنگی که قرنهای متمادی، در پی استقرار حکومتهای ترکمانان و مغولان و تیموریان و حکومتهای محلی کوچک و بزرگ پدید آمده بود، جای خود را به دولت واحد سپرد.» (اشراقی، ۱۳۸۰، صص ۱۵۵)

به تعبیر ادوارد براون؛ سلسله صفویه «علاوه بر تجدید امپراطوری ایران و احیای ملیت ایرانی پس از هشت قرن و نیم فترت، نشانه به رسمیت شناخته شدن ایران از سوی کشورهای دیگر و آغاز روابط سیاسی است».

اگر قدری پیشتر رویم، ایران پس از حمله مغول «به سان تویی بود که جماعتی از امرای قبایل که بعضی ریشه ترکی داشتند و برخی منتسب به مغول بودند، بر سر آن منازعه داشتند.» (بروکلمان، ۱۹۷۷، ص ۴۹۲) و بالاخره در موقعیت زمانی‌ای که امپراطوری تازه نفس و قدرتمند عثمانی روز به روز بر متصرفات قلمرو خود می‌افزود و از سوی دیگر، ازبکان در شرق با برانداختن تیموریان بر خراسان مستولی شده بودند و مانعی در سر راه خود نداشتند و براحتی می‌توانستند بر سایر نقاط ایران نیز دست بیابند، شاه اسماعیل جوان برای به دست گرفتن قدرت و برانداختن حکومت ملوک‌الطوایفی که از صدر اسلام در ایران برقرار شده بود، حرکت کرد. (فلسفی، ۱۳۱۶، ص ۴)

رهبران نهضت صفویه بهره‌برداریهایی مؤثری از نیروی حرکت‌آفرین مذهب تشیع و نمادهای آن کردند. شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل، برای متحدالشکل کردن لباس مریدان سازمان یافته در تشکیلات نوپنیاذ نظامی‌اش، کلاه قرمز رنگی را که دوازده ترک داشت و نماد دوازده امام شیعه اثنی‌عشری است، لباس متحدالشکل سربازان خود قرار داد و این کلاه (معروف به کلاه قزلباش یا حیدری) تا آخر دوره صفویه، کلاه سازمانی سربازان صفوی بود و به همین جهت سپاه صفویه را قزلباش نیز می‌خواندند.

شاه اسماعیل به کرات برای تمکین فرماندهان ارشد نظامی‌اش، در مواردی که برای تصمیم‌گیری در چند و چون جنگ یا تعیین مسیر حرکت نیروهای تحت امر، کار را به نتیجه خواب و دستور یافتن از ائمه اطهار (ع) موکول و بلافاصله پس از ساعاتی خواب، تکلیف را معین می‌کرد. فرماندهان تحت امر متقاعد شده و کمترین اعتراضی نمی‌کردند. بدین ترتیب روند عملیات نظامی به خوبی و با موفقیت‌هایی دنبال می‌شد. البته این روال در سایر امور و توسط سایر عوامل حکومت صفوی و در دوره سلاطین دیگر صفوی هم، از جمله شاه طهماسب، جریان داشت که گزارشهایی نیز در منابع این دوره ارائه شده است.

نکته قابل توجه دیگر اینکه، رسمیت یافتن آیین تشیع و لزوم توسل به علمای شیعه در اداره کشور و حکومت، ایجاب می‌کرد که از علمای لبنان به ویژه جبل عامل استفاده

شود. در مراحل مختلف دوران صفویه، علمای برجسته‌ای به ایران مهاجرت و خدمات شایانی به جامعه شیعی ایران و دولت صفوی ارائه کردند.

کارکردهای عوامل مذهبی و معنوی

هر چند هنوز در میان صاحب‌نظران پیرامون علل و انگیزه‌های گرایش صفویان به شیعه دوازده امامی و ترویج و تبلیغ این آیین، بحث و مجادله جریان دارد. اما آنچه که در تاریخ تبلور عینی یافت، کارنامه دولت صفوی است که قریب دو و نیم قرن و عمدتاً با اقتدار حاکمیت داشتند. کوشش همه‌جانبه‌ای در رسمیت بخشیدن و ترویج آیین تشیع در ابعاد و زوایای مختلف آن در ایران ملاحظه می‌شود و عرق و تعصب مذهبی، منشأ و مبنای بسیاری از کارکردهای حاکمیت، به‌ویژه در بعد سیاسی - نظامی بود. هر چند تفکیک صحت و سقم انگیزه‌های حقیقی مذهبی با انگیزه‌های سیاسی در راستای این کارکردها کاری دشوار و چه بسا غیرممکن است؛ با این حال، صرف وجود این شبهه، بیانگر بهره‌برداریهایی فرصت‌طلبانه کارگزاران صفوی از احساسات دینی اجتماعات ایرانی نیز می‌تواند باشد. اما به هر حال در منابع تاریخی ایران در این دوره، شواهد فراوانی از جلوه‌ها و نمادها، تمسک‌ها و کارکردهای احساسات و انگیزه‌های مذهبی در فرایند مسائل نظامی است. این جریان همزاد حکومت صفویه بوده و در دوران عظمت و قدرت این حکومت تأثیر متقابلی میان این عامل و موفقیت‌های سیاسی - نظامی دولت صفوی قابل ملاحظه است. همچنان که در دوران ضعف و انحطاط نیز به‌نحوی این عامل نیز در معرض آسیب و آفت بوده است.

عامل معنویت و تقویت روحی نیروی انسانی نقش و تأثیر قابل ملاحظه‌ای در موفقیت‌های نظامی صفویان داشته است. این عامل هم در استقرار این حکومت، که به‌ویژه در حرکت‌های نظامی بنیانگذار سلسله در سالهای ۹۰۴ تا ۹۱۰ ه. ق به‌طور چشمگیری تبلور دارد و شور مذهبی و معنوی مریدان اسماعیل صفوی به‌طور معجزه‌آسایی در خلق پیروزیهای نظامی نقش آفرید و منشأ اثر شد، هم در تداوم حاکمیت این دولت و مقابله با مخاطرات و تهدیدهای نظامی که بسان امواج خروشان به‌ویژه در قرن اولیه حیات این سلسله از غرب و شرق و جنوب مدام در جریان بود، بسیار کارساز و بازدارنده بود.

لذا این احساسات و جلوه‌های آن با اشکال و صور مختلفی در منابع این دوره ثبت و ضبط شده است، اعم از انتخاب نمادها و نشانه‌ها، شعارهایی که جنگجویان صفوی در عرصه‌های رزم بروز می‌دادند و تمسک‌هایی که سلاطین و فرماندهان نظامی صفوی به معنویات و مظاهر دینی و اعتقادی به منظور حصول موفقیت‌های نظامی داشته‌اند. برجسته‌ترین نماد نقش عامل احساسات مذهبی، در انتخاب «تاج قزلباش که مظهر صوفیگری و ایمان به مذهب شیعه و نشان سربازی و جان‌سپاری و فداکاری» بود، (نصرائله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۱ و ۲، ص ۲۶۵) نهفته است. این کلاه توسط پدر شاه اسماعیل؛ یعنی شیخ حیدر، کلاه رسمی قزلباش تعیین شد. دوازده ترک این کلاه سرخ‌رنگ سمبل احترام و تقدس دوازده امام شیعه بود و تا آخر عمر این سلسله، قزلباشها آن کلاه را بر سر می‌نهادند. نظامیان صفوی به این تاج یا کلاه تعلق خاطر داشتند و به گفته شاه‌طهماسب؛ در دوره سلطنت وی (۹۸۴-۹۳۱ ه. ق) قزلباشان و صوفیان و سربازان صفوی به تاج سرخشان شناخته می‌شدند. از این رو، آن را بسیار عزیز و گرامی می‌داشتند و اگر سرشان هم می‌رفت تاج را از خود جدا نمی‌کردند (طهماسب صفوی، ۱۳۴۳ق، ص ۴۵). همچنین سلاطین اولیه صفوی، به‌ویژه شاه اسماعیل اول و شاه‌طهماسب و حتی شاه‌عباس اول، در موارد متعددی، از جمله در اثنای جنگ، با اشاره به اینکه برخی از ائمه اطهار به‌ویژه علی‌بن‌ابیطالب (ع) را در خواب و رؤیا دیدند و سفارش و فرمان خاصی را دریافت کرده‌اند، تأثیر خاصی در تقویت عزم و اراده نیروهای تحت امرشان به‌خصوص فرماندهان نظامی داشتند و با این عامل، که ریشه در اعتقادات و احساسات دینی سربازانشان داشت، بهره‌های فراوانی در عرصه‌های نظامی می‌بردند. همچنین در برخورد با دشمنان رویاروی آنها و مردمان شهرهایی که در معرض و مسیر جنگها و لشکرکشیهای برخی سلاطین صفویه قرار داشتند، با این ملاک و میزان رفتار می‌شد؛ چنانچه در سال ۹۱۶ ه. ق وقتی شاه اسماعیل بعد از زیارت مشهد به سرخس حرکت کرد «در سرخس کسانی که به مذهب امامیه درمی‌آمدند از تعرض سپاه قزلباش مصون می‌ماندند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۵۰، ص ۳۶۴). نیز شعارها و اورادی که سربازان صفوی، به‌ویژه در دوره شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب، در حین جنگها می‌دادند، بیانگر نقش و تأثیر معنویت و احساسات دینی در کارکرد

نظامیان این سلسله است؛ چنانچه در نبرد قریه محمودی مرو در سال ۹۱۶ ه. ق. سربازان شاه اسماعیل وقتی به هیأت اجتماعی بر دشمن تاختند، «صدای غم‌زدای الله الله ... در طاس فلک نیلگون فلک پیچید.» در این جنگ سپاه شاه اسماعیل پیروزی قاطعی کسب کرد. (همان، ص ۳۷۷) همچنین در بهار ۹۳۴ ه. ق در جریان نبرد جام وقتی سپاه هشت هزار نفری شاه طهماسب در عرصه نبرد به جنگ با ازبکها پرداختند، «هرگاه فریاد الله الله [بلندکرده] و شمشیر ... در ازبکان نهادند» (افروشته‌ای نظری، ۱۳۷۳، ص ۱۴) به هر حال، وجود و حضور عامل مذهب در ابعاد وزوایای مختلف جامعه صفوی و کارکردهای فردی و اجتماعی و حکومتی، آثار و نمودهای زیادی دارد که بخشی از آن نیز در عرصه‌های نظامی است. تأثیر این عامل در دوام و استحکام نظامی کشور در این دوره انکارناپذیر است و در میان عوامل تأثیرگذار در فعل و انفعالات نظامی، از عوامل شاخص به حساب می‌آید که مطمئناً در دفع و رفع مخاطرات و آسیبهای نظامی، محافظی برای موجودیت کشور در این دوره بود.

حفظ سرزمین و تمامیت ارضی

موجودیت سرزمینی که ایرانش می‌نامند و محدوده پهنای فلات آن از دریای سیاه و کوههای بلند قفقاز تا دجله و دریای پارس و کوههای هندوکش و سیر دریا را در بر می‌گیرد، در گذر زمان دچار قبض و بسط شده است. برخی از حکومتها محدوده قدرت خود را جوانب مختلف توسعه دادند و برخی دیگر نتوانستند از مرزهای ایران دفاع کنند و قلمرو حکومتشان جمع شد. اگر به عامل سرزمین با جایگاه درخور خود، سهمی قائل باشیم و دور از افراط و تفریط بدان بنگریم، در دوره صفویه در مقایسه با سایر ادوار تاریخی ایران بعد از اسلام، ثبات و استحکام بیشتری دیده می‌شود و حتی‌الامکان این دوره در زمره ادواری است که قلمرو سیاسی این حکومت اگر نه به‌طور کامل بلکه تا حدود زیادی با قلمرو طبیعی ایران مطابقت داشت و طی تقریباً دو قرن و نیم موجودیت این سلسله، آن مرزها با مختصر تغییرات حفظ شدند. البته در نیمه اول عمر این سلسله مدام این قبض و بسط در جریان بود.

اینکه انگیزه دفاع از این مرزها چه بوده و چه کسانی در آن نقش داشته‌اند، درخور بررسی است؛ اما قدر مسلم اینکه، ثبات سیاسی و حفظ مرزها رابطه مستقیمی با اقتدار

حاکمیت و پشتوانه‌های مردمی آن داشت و بالطبع مؤلفه‌های مدنی در بستر امن و با ثباتی امکان رشد و شکوفایی می‌یافت. بدیهی است در ادوار تاریخی ایران، فرمانروایان و حکومت‌های قدرتمند، کشور و سرزمینی را با اقوام متفاوت و متنوع سازمان داده و در حفظ و بسط مرزهای جغرافیایی از توان و قابلیت‌های جمعی آنها بهره بردند. البته در برهه‌هایی هم که دولت مرکزی ضعیف می‌شد و توان اعمال حاکمیت نداشت، همین تعدد قومیتها و وسعت سرزمین، مهمترین عامل تجزیه و تفرق و فروپاشی می‌شد. بنابراین لازم است از این زاویه نگاهی به دوره صفویه داشته باشیم و تحولات آن را پی بگیریم.

بیشترین انگیزه صفویان در حفظ سرزمین و دفاع از آن در مقابل دو خصم قهار در غرب (عثمانی) و شمال شرق (ازبکان) و بهره‌گیری و بسیج امکانات و لوازم این دفاع، به‌ویژه عامل اعتقادی انسانی، وحدت و انسجام سیاسی بود که با وجود حاکمیتی مقتدر و برخوردار از مشروعیت میسر شد. بی‌شک بدون وجود پشتوانه و عقبه متکی به حمایت و کمک‌های ملی و مردمی، پایداری در مقابل سیل و امواج تهاجمات نظامی خارجی در چهار گوشه کشور ناممکن بود. به هر حال کارنامه این دوره از تاریخ ایران، نشانگر استقامت کشوری در مقابل دشمنانی با امکانات و توان انسانی و تجهیزاتی برتر و با شماری بیشتر است که بدون پشتوانه‌های انسانی با عزم و اراده و دارای انگیزه‌های مذهبی مقدور نبود. اما بدون توجه به جزئیات پاره‌ای حوادث و تهاجمات نظامی و جنگ‌هایی که به وقوع پیوست آن امواج تهاجمات و برخوردهای نظامی و چگونگی مقاومت و دفاع در مقابل آنها مستند نخواهد بود. با مروری به رویدادهای نظامی و جنگ‌های صفوی‌ها در مرزهای غربی با عثمانی‌ها و در مرزهای شرقی و شمال شرقی با ازبک‌ها و در جزایر و سواحل جنوب کشور در مقابل پرتغالیها، می‌توان ادعای فوق را به‌طور مستند عرضه داشت.

الف - جنگ‌های مرزهای غربی و شمال غربی و حفظ این مرزها

قبل از اینکه جنگ چالدران (۹۲۰ هـ.) روی دهد، در گریه‌هایی در شرق ترکیه کنونی میان نیروهای قزلباش به فرماندهی نورعلی خلیفه در توقات و ایوبازی (۹۱۷/۱۵۱۲) روی داد و مریدان جان برکف صفویان در شرق آناتولی با حمایت ستون‌های

اعزامی قزلباش، که آنان نیز از شور و حرارت فراوانی برخوردار بودند، این منطقه را عرصه نبردهایی بر ضد امپراتوری عثمانی کردند (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۶۲، ص ۵۴۶). این تحرکات در مناطقی روی می‌داد که هنوز مرز جغرافیایی معینی با تحولات جدید تعیین نشده بود و جغرافیای هواداران صفویه تا مرکز آناتولی در حال بسط بود. جالب اینکه هم طرفداران نهضت صفویه در داخل قلمرو عثمانی شور و شوق مذهبی داشتند و هم قوای صفوی حامی آنها، اما پیش از نبرد چالدران این حرکتها به شدت سرکوب شد و سلطان سلیم با این زمینه‌سازی، در جنگ چالدران با آسودگی خاطر از تهدیدات هواداران شاه اسماعیل وارد جنگ شد. نتیجه جنگ چالدران به سود سلطان سلیم بود (فلسفی، ص ۹۴). به کارگیری توپخانه قدرتمند و کثرت نفرات سپاه عثمانی و خطای شاه اسماعیل در انتخاب زمان و مکان جنگ، نتیجه را به نفع عثمانی‌ها رقم زد.

در دوره ۵۴ ساله سلطنت شاه طهماسب (۹۸۴-۹۳۱ ه. ق) هم، سلسله جنگهایی با تعرض اولیه قوای عثمانی در سال ۹۴۰ ه. ق با به کارگیری نیروی هفتاد هزار نفری به وقوع پیوست. شروع آن با تحریک الأمه تکلو از فرماندهان شورشی یکی از طوایف قزلباش بود. او به دنبال تسویه خونینی که ناشی از جنگ قدرت دهه اول سلطنت طهماسب رخ داد و تکلوه‌ها قتل‌عام شدند، به عثمانی فرار کرد و سران عثمانی را به شروع حمله نظامی به قلمرو صفوی برانگیخت (روملو، ۱۳۴۹، صص ۳۱۰، ۳۳۵ و ۳۳۹). چند سال این جنگها به طول انجامید که عمدتاً در داخل خاک ایران بود. دور دیگر این جنگها از سال ۹۵۵ ه. ق با پناهندگی القاص میرزا، برادر ناراضی شاه، به عثمانی و با همدستی او شروع شد. چند سال دیگر ایالات مرزی ایران به ویژه آذربایجان عرصه جنگها و تهاجمات قوای عثمانی بود (نهماسب صفوی، ۱۳۴۳ ه. ق، صص ۴۲ تا ۵۲) و این جنگها تا سال ۹۶۲ ه. ق که معاهده صلح اماسیه میان دو کشور منعقد شد، ادامه یافت. به موجب این معاهده ولایاتی در غرب، قسمتهایی از کردستان و آذربایجان و بین‌النهرین و قسمت شمالی گرجستان به دولت عثمانی واگذار شد و در مقابل، ارمنستان، اردهان، کارتیل، کاخ و آذربایجان شرقی به ایران تعلق گرفت. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴، ص ۳۳) پس از معاهده مزبور تا زمان درگذشت شاه طهماسب در سال ۹۸۴ ه. ق، صلح و آرامش میان دو کشور برقرار بود. در جنگهای این دوره با وجود اینکه

دولت عثمانی با ملاحظه اوضاع نابسامان داخلی ایران و با توان نظامی به مراتب بیشتر و قویتر، جنگهایی را شروع کرد و ادامه داد، اما مقاومت و کوشش قوای صفوی برای دفاع از سرزمین چشمگیر و بازدارنده بود با توجه به موضع تهاجمی قوای عثمانی و اینکه معمولاً از حیث تعداد نیرو و سلاح و تجهیزات برتری داشتند، اما دستاوردهای قابل توجهی در تصرف سرزمینهای دولت صفوی نداشته‌اند و این ناشی از عزم جزمی بود که سران حکومت، نظامیان و مردم در دفاع از موجودیت کشور داشته‌اند. گزارشهای منابع از درگیری مردم برخی شهرها مثل تبریز در سال ۹۵۴ ه. ق در مقابل مهاجمان عثمانی، بیانگر این حقیقت است. اما این مقاومتها و پیروزیها تا حدود زیادی متأثر از عوامل مذهبی بود. اینکه شاه طهماسب هم در عرصه دیپلماتیک و نامه‌نگاریها و هم در عرصه تبلیغات و تمهیدات داخلی، مثل پدر خود به عامل مبارزه با دولت سنی مذهب عثمانی تأکید و در تقویت روحی سپاهیان خود به عوامل مذهبی توجه داشته است، بیانگر میزان کارایی و اثربخشی این سلاح کارآمد بود. روند این حوادث نشان داد که مردم شهرهای مذهبی نظیر قم و کاشان و شهرهای دیگری چون: اصفهان و غیره، کینه و دشمنی عمیق با دولت سنی مذهب عثمانی داشته و حامی دولت صفوی بوده‌اند. یکی از شواهد محکم آن این بود که القاص میرزا و الامه تکلو وقتی با حمایت و نیرویی که دولت عثمانی در اختیارشان گذاشت و تا شهرهای مزبور وارد شدند. حامیانی برای مبارزه با شاه طهماسب نیافتند.

پس از مرگ شاه طهماسب، تا سال ۹۹۶ ه. ق که شاه عباس اول به قدرت رسید، دوره‌ای توأم با درگیریهای قدرت‌طلبانه داخلی و در نتیجه تضعیف ارکان قدرت ملی بود. در مدت ۱۱ سال دو پادشاه بر سر کار آمدند (شاه اسماعیل دوم مدت دو سال و شاه محمد مدت ۹ سال). در این مدت دور دیگری از تجاوزات نیروهای عثمانی شروع شد. نبردهای شوره‌گل (ذی‌الحجه ۹۸۵)، چلدر (۹۸۷)، شماخی و تقلیس (۹۸۸)، قارص (۹۸۹)، گرجستان، تبریز (۹۹۲ تا ۹۹۴ / ۱۵۸۶-۱۵۸۴) حاصل این تعرضات بود. (بیانی، ۱۳۵۳، صص ۲۵۹-۲۶۲)

باوجود آشفتگی اوضاع سیاسی داخلی، انگیزه‌ای قوی برای دفاع از تمامیت ارضی وجود داشت و اقدامات به عمل آمده قابل توجه بود. به هر حال سدّ به وجود آمده باعث شد که در مقابل تهاجم قوای عثمانی و با وجود ضعف دولت مرکزی کشور سقوط نکند.

دوران فرمانروایی شاه عباس اول (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ هـ. ق.) به همان سان که عصر شکوفایی تمدن ایرانی بود، دوره اوج قدرت سیاسی - نظامی هم بود. امپراتوری عثمانی در موضع انفعالی قرار داشت و هجوم نیروهای صفوی در سالهای اولیه جنگ، قوای عثمانی را از مواضعی که در مناطق اشغالی تثبیت کرده بودند تا حدودی عقب راند. ماحصل سه سال جنگ، عهدنامه صلح استانبول بود (۹۹۹ / ۲۱ مارس ۱۵۹۰) که به موجب آن تبریز با قسمت غربی آذربایجان و ایالات ارمنستان، شکی، شیروان و قراباغ و گرجستان و قسمتی از لرستان با قلعه نهاوند در اختیار عثمانی‌ها باقی ماند (موشنگ مهدوی، ۱۳۶۴، ص ۵۶). مناطق مزبور تا سال ۱۰۱۲ هـ. ق در اختیار عثمانیها بود. در سال ۱۰۰۷ اصلاحات اساسی در ساختار و تجهیزات سپاه صفوی به عمل آمد و با ورود سیستماتیک توپخانه در سازمان سپاه، بر توان نظامی ایران افزوده شد و در مرحله دیگری از جنگهای بین دو کشور که در ۱۰۱۲ / ۱۶۰۳ شروع شد، قوای عثمانی در تبریز (۱۷ ربیع‌الثانی / ۱۴ سپتامبر)، صوفیان (۲۴ جمادی‌الاولی ۱۰۱۴ / ۱۶۰۵) و قلاع دربند (۱۰۱۵)، شمشاخ (۱۰۱۶) و قارص و بغداد، متحمل شکستهایی شده و عقب رانده شدند (منجم یزدی، صص ۳۴۰-۳۰۰)، در سالهای ۱۰۱۹ / ۱۶۱۰ بین‌النهرین به عثمانیها واگذار شد (مشقی‌فر، ۱۳۸۱، ص ۶۱). بعد از این قرارداد تا سقوط دولت صفویه جنگی رخ نداد و همین دوران سکون و بی‌تحریکی، عامل ضعف و ناتوانی قوای نظامی شد و باعث شد در جریان حمله افغانه به پایتخت، توان دفاع از موجودیت حکومت را نداشته باشند.

مطلب دیگر اینکه، در ایامی که اصفهان به تصرف محمود افغان درآمد و قوای عثمانی ایالات غربی را تصرف کردند، در میان مقاومت‌های مردمی و خودجوش در مقابل عثمانیها، برخی عالمان دینی نیز با بسیج مردم مقاومت‌هایی در مقابل مهاجمین نشان دادند. این امر بیانگر حفظ کارایی محرک‌های دینی با وجود مسخ شدن حکومت دینی صفویه و فساد حکومت در اواخر این دوره بود.

ب - در مرزهای شرقی و شمال شرقی

تحولات نظامی خراسان و ماوراءالنهر در دوره صفویه، حکایت حدود دو قرن تلاش و کوشش برای حفظ سرزمینی است که مدام در معرض خطر و آسیب دشمنان

بود. اسکندر بیک منشی از این جنگها به عنوان «مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران...» (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۰۰۹) یاد می‌کند. این تعبیر هم جهت‌گیری تبلیغاتی برای برانگیختن مردمان ایران برای جنگ با دشمنان ایران را در آن دوره نشان می‌دهد و هم وجود حسی که صدها و هزارها سال پیش از آن نیز برای دفاع از سرزمین و آب و خاک بسان رشته تسبیح و وجه اشتراکی در نسلهای مختلف ایرانی حرکت‌آفرین بوده است.

از اوان تأسیس سلسله صفوی تنش میان ازبکان و ایرانیان رخ نمود. هرچند طرفین با تأکید بر حساسیتهای مذهبی تخاصمات خود را سمت و سو می‌دادند - و این مسأله در نامه‌نگاریهایی که بین شاه اسماعیل و شیبیک‌خان به چشم می‌خورد - اما این همه، مستمسکی برای تقویت جبهه خودی در مقابل دشمن و جلب و جذب، به قول امروزیها، افکار عمومی در مقابل خصم بود. شیبیک‌خان در سال ۹۱۱ هـ. ق. به خراسان تعرض نظامی کرد و در هرات و طرق مشهد به جنگهایی با نیروهای صفوی پرداخت (۹۱۲ تا ۹۱۳) و در سال ۹۱۴ به سمت استرآباد و دامغان دست‌اندازی کرد. در سال ۹۱۶ شاه اسماعیل، نیروهای ازبک را مورد تعقیب قرار داد و تا مرو عقب راند و در ۲۸ شعبان همین سال بر سر پل نهر محمودی مرو قوای شیبیک‌خان را در دام نیروهای خود گرفتار و به کلی تار و مار کرد و شیبیک‌خان را هم به طرز فجیعی به قتل رساند. (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۵۱۰؛ تاریخ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳، صص ۳۹۳-۲۹۰)

حملات قشون عثمانی به تفلیس و دربند و گنجه و باکو دفع شد و در سال ۱۰۲۱ / ۱۶۲۱ یورش عثمانی‌ها به تبریز با شکست مواجه شد. در نهایت، این مرحله از جنگها در ۱۰۲۲/ژوئیه ۱۶۱۳ با انعقاد عهدنامه دوم استانبول خاتمه یافت که به موجب آن عثمانیها از هرگونه ادعایی نسبت به آذربایجان و کردستان و لرستان و خوزستان صرف‌نظر نموده و قبول کردند که سرحدات دو کشور به همان صورتی که در زمان سلطان سلیمان قانونی بوده، باقی بماند و از کلیه فتوحات بعدی خود صرف‌نظر کنند. شاه عباس نیز بین‌النهرین را به عثمانیها واگذاشت و متعهد شد هر سال ۲۰۰ خروار ابریشم به بابعالی (دولت عثمانی) تحویل دهد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴، ص ۷۸). شاه عباس نیز در بالاترین حد از مؤلفه‌های مذهبی در عرصه‌های سیاسی - نظامی سود جست و

موفقیت‌های وی در عرصه‌های نظامی متأثر از این عوامل بود و چنین تشبثاتی هم در عقبه جبهه‌ها و هم در انگیزه‌های نیروهای انسانی درگیر جنگ نمود یافت.

سه سال بعد با دخالت قوای عثمانی در شورش گرجستان، مرحله دیگری از جنگها شروع شد و نبردهایی در حوالی ایروان و گدوک شیلی (۱۰۲۷ / ژوئیه ۱۶۱۸) رخ داد که با شکست و عقب‌نشینی قوای عثمانی و انعقاد معاهده ایروان که حاکمیت ایران را بر قفقاز تثبیت می‌کرد، به پایان رسید. در سال ۱۰۳۲ هـ. ق. با اعزام نیرویی از طرف سلطان به سمت بین‌النهرین برای سرکوبی شورش بکرسوباشی، شرطه بغداد با عکس‌العمل شاه‌عباس و گسیل سپاه قدرتمندی به فرماندهی خود وی عازم بغداد شد و ۲۱ ربیع‌الاول ۱۰۳۳ آن را تصرف کرد و شهرهای دیگر بین‌النهرین هم به‌زودی تسخیر شد. این مرحله از جنگها نیز تا درگذشت شاه عباس (۲۴ جمادى‌الاولی ۱۰۳۸) ادامه یافت (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۹۸۱، ۹۹۸، ۱۰۴۹). بنابراین در طول چهار دهه از دوران فرمانروایی شاه عباس اول، دفاع از سرزمین و «ملک ایران» در مرزهای غربی و شمال‌غربی با قوت و قاطعیت ادامه یافت.

از اوان سلطنت شاه صفی مجدداً با تعرض قوای عثمانی، جنگهایی شروع شد؛ در محرم ۱۰۳۸ خسروپاشا، صدراعظم عثمانی، با سپاهی پرشمار به بین‌النهرین لشکرکشی کرد. در ربیع‌الاول ۱۰۴۰ به محاصره بغداد پرداخت، اما با مقاومت قوای ایرانی شکست خورده و به کاظمین عقب نشینی کرد.

در سال ۱۰۴۵ هـ. ق. در ایروان و تبریز جنگهایی رخ داد و قوای عثمانی شکست خوردند. اما در جریان لشکرکشی قدرتمند سلطان مراد چهارم در سال ۱۰۴۸ بغداد، محاصره و به تصرف نیروهای او درآمد. در جریان نبردهایی که در بغداد رخ داد، شاه صفی به همان اندازه که در بهره‌گیری از تاکتیکهای جنگی مناسب و از مدیریت خوب، ضعف و ناتوانی از خود نشان داد، در بهره‌گیری از محرکات مذهبی نیز ناتوان بود؛ هم در مورد نیروهای نظامی و هم در مورد مردم و طوایف هوادار صفویه. یک سال بعد، معاهده زهاب (۲۳ صفر ۱۰۴۹ / ۱۷ مه ۱۶۳۹) میان طرفین به امضا رسید و ضدحمله قوای صفوی با تعقیب دشمن در اعماق ماوراءالنهر ادامه یافت.

در عملیات مشترکی که قوای صفوی به فرماندهی امیرنجم ثانی با بابر، پادشاه هند، از سال ۱۹۱۷ شروع کردند، در رجب ۹۱۸ / ۱۵۱۲ با عبور از جیحون ادامه یافت. اما

در مقابل قوای متحد ماوراء النهر، شکست سنگینی را در غجدوان متحمل شدند و امیرنجم ثانی نیز کشته شد (۳ رمضان / ۱۲ نوامبر). به دنبال این شکست، ازبکها به خراسان تعرض کرده و هرات را به محاصره درآوردند (۹۱۹ ه. ق). شاه اسماعیل خود به دفع ازبکان برخاست و در محرم و صفر همین سال به اردوکنشی تنبیهی و انتقام‌جویانه به این منطقه پرداخت. (غلام سرور، ۱۳۷۴، صص ۸۲ تا ۸۵)

بار دیگر ازبکان در سال ۹۲۶ ه. ق به خراسان یورش بردند که شاه اسماعیل، دورمیش خان و زنیل خان را برای دفع آنان گسیل کرد و آنان موفق شدند طی دو ماه به دفع ازبکان بپردازند. (خواندمیر، ۱۳۶۲، ص ۵۶۷).

در رجب سال ۹۲۷ عیدالله‌خان ازبک به قصد تجاوز به خراسان از رود جیحون گذشت و شاه اسماعیل پس از اطلاع، دو سردار برجسته خود؛ دورمیش خان و زنیل‌خان، را دوباره برای دفع وی مأموریت داد. عیدالله خان فقط چند روزی هرات را به محاصره در آورد. (همان، ص ۵۷۲) این تهاجمات در حالی انجام می‌شد که شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران دیگر تمایلی به جنگ و فتوحات از خود نشان نمی‌داد، در عین حال واکنشهای لازم را با اعزام نیروهای ورزیده و سرداران کارآزموده برای دفاع از مرزهای شمال شرقی نشان می‌داد و تفوق دشمن را بر نمی‌تافت.

در اوایل سلطنت شاه طهماسب، ازبکها به هرات حمله کردند و مدافعین خراسان به فرماندهی دورمیش خان آماده دفاع از شهر شدند و به محض ورود مهاجمین به دروازه فیروزآباد «ملازمان خواجه حبیب‌الله و سایر سرداران سپاه با سواران رزمساز و پیادگان تفنگ‌انداز از محلات بیرون خرامیدند» و پس از نبردی ازبکان را شکست دادند و در نبردهای دیگری دشمن را مجبور به عقب‌نشینی و ترک منطقه هرات نمودند (روملو، ۱۳۴۹، صص ۲۵۴-۲۴۴؛ خواندمیر، ۱۳۷۰، صص ۱۳۱-۱۲۸). این دفاع در حالی رخ داد که شاه جدید سن و سال کمی داشت و کاملاً بر اوضاع مشرف و مسلط نبود؛ لذا نشان از عزم عمومی نیروهای مدافع دولت صفوی در دفاع از حدود و ثغور و مرزهای آن است.

موج دیگری از تهاجم ازبکها در سال ۹۳۲ ه. ق شروع شد و بلخ و طوس به دست ازبکها افتاد. اما در شش فرسخی اسفراین از نیروهای قزلباش شکست سنگینی متحمل شده و به بخارا بازگشتند. (روملو، ۱۳۴۹، صص ۲۵۷-۲۵۶؛ خواندمیر، ۱۳۷۰، صص ۱۴۲-۱۴۰).

در سال ۹۳۳ ه. ق عبیدخان به استرآباد و بسطام متعرض شدند و در جنگی که نیروهای صفوی به فرماندهی اخی سلطان و با ۲۵۰۰ نفر در مقابل ۲۰۰۰۰ نیروی ازبک کردند متحمل شکست شدند (روملو، ۱۳۴۹، صص ۲۶۴-۲۶۲). این شکست و تعرض مجدد ازبکها در سال بعد به هرات، حاکی از بروز تشت و ضعف در صفوف پاسداران مرزهای شرقی دولت صفوی است. رقابت و جنگ قدرتی که در پایتخت میان طوایف و فرماندهان متنفذ قزلباش جریان داشت، به خراسان نیز سرایت کرده بود. عبیدخان ازبک وقتی متوجه بروز اختلاف بین امرای قزلباش و مرگ دورمیش‌خان و کشته شدن حبیب‌الله شد، بلافاصله یورش دیگری را در بهار ۹۳۴ ه. ق به هرات سازمان داد و مدت هفت ماه شهر را به محاصره درآورد که دفاع جانانه محصورین در شهر موجب شکست و بازگشت وی به ماوراءالنهر شد (خواندمیر، ۱۳۷۰، صص ۱۴۴-۱۴۳). در سال ۹۳۵ ه. ق شاه طهماسب برای تنبیه ازبکان، اردوکشی قدرتمندی متشکل از یکصد و دوهزار نفر به هرات به عمل آورد و در سار و قمش جام آنان را بشدت شکست داد (روملو، ۱۳۴۹، ص ۲۸۴).

در سالهای ۹۳۷، ۹۳۸ و ۹۳۹ ه. ق نیز ازبکها به مشهد و نیشابور و هرات حمله کردند و شکست خوردند. در سال ۹۴۰ ه. ق نیروهای قزلباش بر ازبکان در جنوشان شیخون زدند و در سال ۹۴۱ ه. ق در حوالی زاوه متحمل شکست شدند. در رجب سال ۹۴۲ ه. ق قوای ازبک هرات را تصرف کرده و در عبدالآباد مشهد نیروهای صوفیان خلیفه را شکست دادند که به علت بدرفتاری صوفیان، خلیفه حاکم مشهد، با مردم هرات زمینه موفقیت ازبکها فراهم شد. شاه طهماسب برای دفع ازبکان رأساً حرکت کرد و تا سال ۹۴۴ به جنگ با ازبکان و تمشیت امور مرزهای شرق پرداخت. (روملو، ۱۳۴۹، صص ۳۱۵ تا ۳۵۹؛ خواندمیر، ۱۳۷۰، صص ۱۹۶-۱۶۰)

نکته درخور تأملی که بیانگر اهمیت انگیزه‌های مذهبی مردم در بسیج و دفاع در مقابل تهاجم ازبکها در این برهه است اینکه؛ همین صوفیان، خلیفه ستمگر، برای گرفتن اموال مردم، هرچند به زور و اجبار، اما به مستمسکی توسل می‌جست که احساسات دینی مردم را تحریک کند. حسن روملو می‌نویسد او «به هرکسی که گمان مالی می‌برد

او را طلب نموده می‌گفت که دوش من در مجلس یکی از ائمه علیهم‌السلام بودم، امام مرا گفت که از فلان که عبارت از توسست این مبلغ گرفته به غازیان تسلیم نمای. می‌گفتم یا امام او دوست من است. او را از دادن این مبلغ و مرا از گرفتن این وجه معاف دارد. هرچند مبالغه نمودم فایده نداد. روملو در ادامه می‌نویسد، آن دیوانه در اثنای این مزخرفات به شدت گریه می‌کرد و بعضی از افراد حاضر حرفهای او را باور می‌کردند و در میان جمع به یکی از افراد خود دستور می‌داد با شکنجه از فرد مورد نظر مبلغ درخواست شده را بگیرد (روملو، ۱۳۴۹، ص ۳۴۶). به هر حال این قسم رفتارها خود دلیل حساسیت مردم بر انگیزه‌های مذهبی در امر دفاع بود.

همچنین در سالهای ۹۴۹، ۹۵۲، ۹۵۷، ۹۶۷، ۹۷۱ ه. ق نیز ازبکها بارها به هرات، نیشابور، مشهد و استرآباد و سرخس دست‌درازی کرده و هر بار با مقاومت نیروهای صفوی و شکست مواجه شدند. (خواندمیر، ۱۳۷۰، صص ۲۳۸-۲۳۹؛ روملو، ۱۳۴۹، صص ۵۲۸-۳۹۴) با وجود اینکه بسیاری از تهاجمات ازبکها به خراسان در مواقعی اتفاق می‌افتاد که دولت صفوی گرفتار تهاجمات عثمانیها نیز بود، لذا تحرک لازم برای دفاع از مرزهای شرقی نیز به عمل می‌آمد.

در دوره سلطنت دو ساله شاه اسماعیل دوم (۹۸۶-۹۸۴) نیز دو مورد تعرض نظامی ازبکها به خراسان با پایداری قوای صفویه دفع شد. برای مقابله با تهاجم ازبکها در سال ۹۹۴ ه. ق مرتضی قلیخان پرناک با استفاده از اموال آستان قدس رضوی به تجهیز سپاه پرداخت و دشمن را شکست داد. (نظری، ص ۱۹۹) همین اقدام دلیلی بر مقدس بودن امر دفاع در این دوره است. در دوره سلطنت شاه عباس بزرگ نیز به علت اینکه قوای صفوی مدام در حال جنگ با عثمانیها بودند، ازبکها بارها به خراسان دست‌اندازی کردند. چنانچه در سالهای ۹۹۷ و ۹۹۸ به مشهد و گرگان، در سال ۱۰۰۲ به نیشابور حمله کردند. این تهاجمات با مقاومت مدافعین بشدت رفع گردید و در سال ۱۰۰۳ ه. ق شاه عباس شخصاً در رأس سپاه نیرومندی برای دفع تجاوز قوای عبدالمومن خان به نیشابور و جوین و اسفراین، به آن منطقه حرکت کرد و در جاجرم به مصاف با دشمن پرداخت و پیروزی قاطعی کسب کرد (افوشه‌ای نظری، ۱۳۷۳، صص ۵۰۵-۵۰۱؛ منشی‌ترکمان، ۱۳۷۷، صص ۱۳۸-۱۳۴). در سالهای ۱۰۰۷ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ ه. ق نیز قوای صفوی در نبردهای

جاجم و رباط پریان و پل خطیب توفیقاتی یافتند (منجم یزدی، ۱۳۶۶، صص ۱۹۳ تا ۲۲۳). این تعرضات در سالهای ۱۰۳۸، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳ و ۱۰۴۷ نیز تکرار شد که عمدتاً با مقاومت مدافعین و شکست مهاجمین خاتمه یافت. (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸، صص ۶۱ نت ۲۴۸). پس از وقفه‌ای ۵۲ ساله در این جنگها که ناشی از مشکلات داخلی ازبکها بود، در سال ۱۰۸۹ هـ. ق / ۱۶۸۳ م نبردی در قلعه و قصر مرغاب و در سال ۱۰۲۹ هـ. ق نبردی در قریه کفکی میان قوای ازبک و صفوی به وقوع پیوست که به سبب ضعف و نارساییهای عمومی در سیستم سیاسی و تشکیلات نظامی کشور، نتیجه جنگ‌ها به نفع ازبک‌ها بود (سانسون، ۱۳۷۷، صص ۱۵۲-۱۵۰؛ مرعی صفوی، ۱۳۶۲، صص ۲۴-۲۳). علاوه بر این عامل، نبود و یا تضعیف شدن انگیزه‌های مذهبی برای دفاع از مرزها در مقابل ازبکها نیز مطرح است.

به هر حال نتیجه این جنگها نشان می‌دهد در موقعی که حکومت و جامعه از ضعف و نارساییهای عمومی؛ نظیر جنگ، قدرت و فساد سیاسی و فقدان کارایی نیروی نظامی و فقدان انگیزه‌های مذهبی در دفاع رنج نمی‌برد، عزم و اراده جمعی به‌ویژه در میان نظامیان برای دفاع از سرزمین و مرز و بوم وجود داشته است.

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه؛ در اواخر دوره صفویه و در آستانه سقوط این حکومت گرچه اعتبار و نفوذ حاکمان در امر بسیج مردم در جهت دفع مخاطرات نظامی و مهاجمین به حاکمیت از دست رفته بود، اما رویدادها نشان داد که برخی عالمان دین و روحانیت به سبب مقبولیت مذهبی، قدرت بسیج مردم را برای دفاع از آب و خاک و حفظ ثبات و امنیت کشور دارند. این امر گویای این مطلب است که انگیزه مذهبی همواره ارزش و اصالت خود را برای مردم در صیانت از کشور داشته است. شیخ بهاءالدین استیری در سال ۱۱۳۳ هـ. ق در دفع تهاجم شیرغازی خان ازبک به خراسان با طرح این مطلب که «جهاد امری است واجب» به بسیج مردم پرداخت و کار بزرگی که لشکرهای سازمان یافته حکومت از انجام آن عاجز بودند، انجام داد. اما خیانت علمای درباری و درباریان فاسد نه تنها او را حمایت نکردند بلکه این اقدام او را جرم تلقی کردند. (ن.ک: مرعی، ۱۳۶۲، ص ۲۵)

پ - در مقابل هندیها

هرچند رابطه ایران و هند در دوره صفویه در بسیاری از موارد دوستانه بود، اما اختلافات طولانی مدتی هم در مسأله قندهار میان طرفین وجود داشت که به جنگ و درگیریهای هم انجامید که قوه قهریه دولت صفوی برای محافظت از این گوشه آب و خاک هم پایداربها داشته است.

اولین برخوردی که طرفین در موضع خصمانه قرار گرفتند در سال ۹۴۱ ه. ق / ۱۵۳۴ م. رخ داد و به سبب بروز جنگ ناشی از تمه چند سال رقابتهای سیاسی که سران طوایف برجسته قزلباش داشتند، دامنه درگیریهای آن به مناطق مرزی شرق از جمله قندهار نیز کشیده شد. جریان از این قرار بود که سام میرزا، برادر شاه طهماسب که نایب‌السلطنه خراسان بود، وقتی خبر کشف توطئه حسین خان شاملو و اعدام وی به دستور شاه، به او و مربی‌اش آغزبوارخان که زمامدار واقعی منطقه بود، رسید، به منظور به دست آوردن پایگاهی در قندهار، به قصد حمله به سوی آن ناحیه حرکت کردند (۱۵ شعبان ۹۴۱). سپس در ایالت فراه، مراد سلطان افشار هم به آنان پیوست. خواجه کلان که از طرف کامران میرزا حاکم منطقه قندهار بود در مقابل آنان به مقاومت پرداخت و طی نبردی در هفت یا هشت فرسخی قندهار، مهاجمین را منهزم ساخت. هرچند این حرکت سام میرزا خودسرانه بود اما شاه طهماسب از شکست او در مقابل هندیها ناخرسند شد؛ لذا در ذی‌عده ۹۴۳ / آوریل ۱۵۳۷ برای تصرف منطقه قندهار، از سمت راور و گرمسیر و سایر مناطق مجاور عازم منطقه شد و به محاصره قندهار پرداخت و با شکست دادن خواجه کلان، که مورد حمایت حیدر دغلات (فرمانروای لاهور) بود، آن را تصرف کرد. اما یک سال بعد به علت گرفتاریهای شاه طهماسب در جنگ با ازبکها و عثمانیها، تمام قلمرو منطقه از رودخانه هلمند به دست کامران میرزا افتاد و تا سال ۹۵۲ ه. ق / ۱۵۵۵ م. در تصرف او باقی ماند. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، صص ۵۱-۵۰؛ روملو، ۱۳۴۹، صص ۳۶۰-۳۴۰؛ غلامی، ص ۴۰؛ Whitehead, p.11)

در جریان عملیات نظامی نیروهای اعزامی از سوی شاه طهماسب برای بازگرداندن همایون، پادشاه معزول هند به تخت سلطنت، قندهار و کابل تصرف شد و تا سال ۹۶۲ / ۱۵۵۲ که همایون درگذشت، اختلافاتی میان دو کشور بر سر مسأله قندهار وجود داشت. در سال ۹۶۵ / ۱۵۵۸ در قندهار و قلعه آن، قوای صفویه در مقابل نیروهای

اعزامی اکبرشاه، فرمانروای دهلی، پایداری کرده، و موفق به تصرف آن شدند و شاه پهماسب برادرزاده‌اش، سلطان حسین میرزا را به حکومت قندهار منصوب کرد. اکبرشاه که همیشه در فکر قندهار بود و آن را یکی از ایالات مسترد نشده هند به حساب می‌آورد، در سالهای ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۷ و ۱۰۰۰ ه. ق / اواخر ۱۵۹۱ م. تلاشهای ناموفقی برای تصرف قندهار به عمل آورد و در نهایت در سال ۱۰۰۲ ه. ق / سپتامبر ۱۵۹۳ با استفاده از فرصت به دست آمده ناشی از درگیریهای شاه عباس با عثمانیها و ازبکها و در اثر خیانت رستم میرزا، که به وعده مولتان توسط اکبرشاه با او همدست شد، قندهار و زمین‌راور و گرمسیر را تصرف کرد. (بیانی، ۱۳۵۳، ص ۴۳۱؛ غلامی، ج ۳، صص ۶۴۵ و ۶۶۹، و منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸)

در سال ۱۰۱۵ ه. ق با تعرض نیروهای صفوی به قندهار، هرچند موفق به تصرف آن نشدند، اما آزمونی از توان نظامی هندیها به عمل آوردند. شاه عباس چند سال دیگر با ارسال سفرایی به دربار جهانگیر، به دنبال حل دیپلماتیک مسأله و درصدد بازگرداندن قندهار برآمد. اما وقتی نتیجه نگرفت، در ربیع‌الاول ۱۰۳۱ / فوریه ۱۶۲۲ از اصفهان به سمت مرزهای شرقی حرکت کرد و به محاصره قلعه پرداخت. نیروهای محصور، مجهز به توپخانه بودند و به شدت مقاومت می‌کردند و نیروهای محاصره کننده «توپ و بادلیج و عملة توپخانه و بیلداران که از لوازم و مایحتاج قلع گشایی‌اند، همراه» نداشتند. اما در عین حال پس از پنج یا شش هفته محاصره در دوم شعبان ۱۰۳۱ / ۱۱ ژوئن ۱۶۲۲ قلعه قندهار را تصرف کردند. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۷، صص ۱۱۴، ۱۱۵ و ۱۳۲؛ منشی ترکمان، ۱۳۷۷، صص ۱۷۶؛ بیانی ۱۳۵۳، ص ۴۵۳)

در ۲۱ شوال ۱۰۴۷ / ۲۶ فوریه ۱۶۳۸ شاه جهان با استفاده از فرصت به دست آمده ناشی از درگیری شاه صفی با قوای عثمانی در غرب ایران و اختلافات موجود در قندهار و میان نیروهای صفوی به درخواست علی‌مردان خان، با اعزام نیروهایی قندهار را تصرف کرد و چندی بعد نیروهای اعزامی شاه صفی را به فرماندهی سیاوش خان در یک فرسخی قندهار شکست داد. حمله عثمانیها به بغداد همزمان با این حوادث بود و شاه صفی نتوانست در حدی برای سیاوش خان نیروی امدادی گسیل کند که بتواند در مقابل حمله هندیها به قندهار دفاع کند. شاه صفی در سال ۱۰۵۲ ه. ق برای حمله به

قندهار تدارک وسیعی دید و به آن سو حرکت کرد، ولی در کاشان درگذشت. (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸، صص ۳۰۰-۲۰۰؛ و تاورنیه، ۱۳۶۳، ص ۶۹۷؛ ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، صص ۱۶۳-۱۳۳).

شاه عباس دوم بازپس‌گیری قندهار را برنامه اصلی خود قرار داد و در یک اردوکنشی وسیع موفق شد در رمضان ۱۰۵۸ / اکتبر ۱۶۴۸ به دنبال عملیات نظامی سختی، قندهار را بازپس بگیرد، سپس قلعه بست و فراه را هم تصرف کرد (صفر ۱۰۵۹). بدین ترتیب با فتح قندهار رویارویی جدی نظامی بین دو کشور به وقوع نپیوست (وحید فروزینی، ۱۳۲۹، ص ۱۰۶، ۲۹۳ و ۲۹۴). هرچند هندیها در سالهای ۱۰۶۲، ۱۰۶۳ و ۱۰۶۶ ه. ق دست به عملیات نظامی برای تصرف قندهار زدند، اما توفیقی نیافتند و کماکان این منطقه حساس در اختیار دولت صفویه بود.

بنابراین در دوره صفویه این بخش از قلمرو ایران صرف‌نظر از پاره‌ای کارشکنی‌ها و خیانتها، با رشادتها و سختکوشیهای مرزداران جان برکف ایرانی حراست شد و عمدتاً در تصرف و اختیار ایرانیان بود. در برهه‌هایی هم که متحمل شکستی شده و قندهار را مدتی به هندیها سپردند؛ یا به علت اختلافات داخلی و خیانتها بود و یا به علت توجه و تمرکز نیروهای صفوی در جبهه‌های جنگ با عثمانیها و با ازبکها.

به‌طور کلی این بخش از کارنامه سپاه صفوی در حراست از این قسمت از مرزهای هویت سیاسی ایران ستودنی، و آمیخته با فداکاری است.

ت - در عرصه دریاهای جنوب

بخش قابل توجهی از مرزهای دولت صفوی در خلیج فارس و سواحل و جزایر آن قرار داشت و رقبای حاضر در آن با لوازم و امکانات هم‌سنخ و مشابه نبودند، بلکه مجهز به تجهیزات و امکانات دریایی قدرتمند بودند که با اتکا به آن، به عنوان نماینده کشورهای توسعه‌طلب و ماجراجو در منطقه حضور یافته و اوراق تاریخ استعمار غرب را سیاه می‌کردند. در مقابل چنین رقبایی به سبب ضعف و نارسایی در علوم و فنون و تجهیزات دریایی، فقط داشتن روحیه و انگیزه میهن‌دوستی و ایمان مذهبی برای عرض‌اندام کافی نبود؛ و هرچند وجود چنین روحیه‌ای در برهه‌هایی از تاریخ این دوره با استفاده از امکانات موجود سدّ سدیدی در مقابل ماجراجوییهای اروپاییان بود و

فرزندان ایران، قهرمانیها و دلاوریهای از خود به یادگار گذاشته و از این مرزها پاسداری کردند.

آفونسو د. البوکرک^۱ دریاسالار پرتغالی با امکانات و تجهیزات دریایی در سال ۹۰۸ هـ. ق / ۱۵۰۲م. به خلیج فارس رسید و با ایجاد استحکامات نظامی در جزیره هرمز در مراودات دریایی دریانوردان مسلمان منطقه اخلاص ایجاد کرد. آلبوکرک در سال ۹۱۲ هـ. ق / ۱۵۰۶م. نیز مسقط را تصرف کرد. خواجه عطار، نایب‌السلطنه هرمز، در جنگ با پرتغالیها که ۴۰۰۰ نفر از سربازانش ایرانی بودند، شکست خورد. (بیانی، ۱۳۵۳، صص ۴۸۸-۴۸۳).

تا سال ۹۱۴ هـ. ق توران شاه امیر هرمز به شاه اسماعیل خراج می‌پرداخت اما از این به بعد تحت‌الحمايه پرتغالیها قرار گرفت و وقتی شاه اسماعیل مطالبه خراج کرد پرتغالیها پاسخ فرستادند که «ما هرمز را به زور و توانایی گرفته‌ایم و متعلق به دون مانوئل پادشاه پرتغال است ...» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴، ص ۲۲).

از این پس تا زمان شاه عباس اول، دولت صفوی به علت مشغله‌های فراوانی که در جبهه‌های شرق و غرب و چه بسا در داخل داشت و به علت فقدان نیروی دریایی نتوانست حاکمیت خود را بر آبها و جزایر و سواحل خلیج فارس اعمال کند و پرتغالیها، جبارانه سلطه داشتند و صرفاً اقدامات دیپلماتیک ناموفقی برای برقراری ارتباطات سیاسی و مذاکرات به عمل آمد.

شاه عباس با خوشفکری معادلات را به هم زد و با استفاده از وضعیت موجود به سلطه یک قرن پرتغالیها و اسپانیاییها خاتمه داد و از دو حربه کارساز دیپلماسی و رزم فرزندان ایرانی به نتیجه خوبی رسید. شاه عباس ابتدا با توجه به رقابت میان اسپانیاییها و انگلیسیها در هند، در نظر داشت با بر آورده کردن خواسته‌های اسپانیاییها بتواند در مقابل عثمانیها برای خود متحدی به دست آورد. اما مصالحه اروپاییها و عثمانیها این معادله را به هم زد. شاه عباس در سال ۱۶۰۲/۱۰۱۱ پرتغالیها را از بحرین اخراج کرد. سه سال بعد پرتغالیها در سراسر نوار ساحلی ایران به تعدی و تجاوز چپاولگرانه دست زدند که انزجار و تنفر ساکنین این مناطق را برانگیخت. پرتغالیها در سال ۱۰۲۱ هـ. ق پس از شکست در مقابل انگلیسیها در بندسورات هند، اهمیت و اعتبار خود را از دست

دادند و به منظور یافتن پناهگاهی به بندر کوچک گمبرون حمله کرده و آن را تصرف کردند. اما به فرمان شاه عباس، الله‌وردیخان - امیرالامرای فارس - مأمور باز پس‌گیری گمبرون شد. وی فرزندش امامقلی‌خان را در رأس سپاهی گسیل کرد و او نیز در سال ۱۰۲۲ هـ. ق / ۱۶۱۳ م. شهر و قلعه گمبرون را باز پس گرفت و قلعه پرتغالیها ویران

شد. (ویلسن، ۱۳۶۶، صص ۱۷۰-۱۶۰؛ هوشنگ مهدوی، صص ۸۶-۸۵)

مهمترین اقدام شاه عباس اتحاد با انگلیسیها و جنگ با پرتغالیها و اسپانیاییها بود. وی چون فاقد نیروی دریایی بود، از انگلیسیها و هلندیها، که به عنوان ملل دریانوردی در حال رقابت با نیروی دریایی اسپانیا بودند، استفاده کرد. چشمداشت انگلیسیها به تجارت با ایران نیز زمینه قبول این همکاری را فراهم کرده بود. ناوگان انگلیسی در ۱۰۲۹ هـ. ق / دسامبر ۱۶۲۰ طی نبردی در آبهای ساحلی جاسک، پرتغالیها را شکست دادند. همزمان با این نبرد دریایی، ایرانیها در نزدیکی رأس‌الخیمه در ساحل عربستان، پرتغالیها را اخراج کردند و بخش دیگری از سپاه ایران، قلعه پرتغالیها را در جزیره قشم محاصره کردند. انگلیسیها در سال ۱۰۳۰ هـ. ق / ۱۶۲۱ م. دومین دسته ناوگان جنگی خود را مرکب از پنج فروند کشتی و چهار زورق بزرگ به جاسک فرستادند. در سال ۱۰۳۱ هـ. ق بین امامقلی‌خان و ادوارد مانوکس، نماینده شرکت هند شرقی در میناب، قراردادی به امضا رسید که متضمن همکاری و اتحاد نظامی طرفین برای فتح جزایر اشغالی پرتغالیها بود (ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۱۴۶؛ فیکونروا، ۱۳۷۳، ص ۴۷۴؛ بیانی، ۱۳۵۳، ص ۵۰۱). لذا در عملیات مشترکی با شرکت ۳۰۰۰ نفر سرباز، توپخانه ایرانیها و نیروی دریایی انگلیسیها، جزیره هرمز تصرف شد. پرتغالیها بندر مسقط و بصره را پایگاه خود قرار داده و در سالهای ۱۰۳۳ و ۱۰۴۰ هـ. ق به دست‌اندازی به هرمز و جاسک پرداختند، اما شکست خوردند. ایرانیها همچنین بعداً مسقط و سحرار و خورفکان را نیز از چنگ پرتغالیها در آوردند. (بیانی، ۱۳۵۳، صص ۵۳۸-۵۲۰)

نتیجه‌گیری

دولت صفویه یکی از سلسله‌های قدرتمند، با ثبات و بادوام تاریخ ایران است. این سلسله با وجود کشمکش‌ها و تنازعات توان‌فرسای نیمه اول موجودیت خود، که برای

حاکمیت‌های ناتوان و ضعیف نابود کننده است، در تاریخ ایران بعد از اسلام مقاوم و استوار ظاهر شد. هرچند در ادوار مختلف این دوره دو ونیم قرنی فراز و نشیبی در وحدت و انسجام و توانمندی کشور ظهور و بروز یافت، اما با این حال، این دوره، از قله‌های ترقی در عرصه‌های مختلف از جمله در عرصه‌های سیاسی - نظامی است. برجسته‌ترین نمود این ترقی و توانمندی، دفع و مهار تهاجمات نظامی دو همسایه رقیب و معارض عثمانی و ازبک در غرب و شرق قلمرو آن و در مواردی نیز قرارگرفتن در موضع تهاجمی در مقابل آنهاست؛ نیز دست و پنجه نرم کردن با قدرت نظامی کشورهای سلطه‌طلب اروپایی در سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان بود که در این عرصه‌ها هم، روند حوادث، فراز و نشیبها و شکست و پیروزیهای را نشان می‌دهد، اما برآورد کلی نشان از تلاش و اهتمام ایرانیها در این عرصه‌ها و کسب پیروزیهای چشمگیر است.

مجموعه کارنامه جامعه ایرانی در این مقطع تاریخ، حفظ دستاوردهای تاریخی و پاسداری از قلمرو جغرافیایی و مرزهای خود به‌ویژه در طی قرن دهم هجری را نشان می‌دهد و به نحوی در این کامیابیها و حتی ناکامیها، حضور و وجود و نقش عوامل مذهبی نمایان است. مسلماً در سایه این مجاهدتها و رزم آزماییها بود که در جهان آن روز، ایران در عرصه‌های فرهنگ و مدنیت، اقتصاد و هنر و معماری و روابط بین‌الملل و ... در زمره قدرتهای برتر و درجه یک جهان محسوب می‌شد و در تحولات بین‌الملل نقش تعیین‌کننده‌ای داشت.

اما این موفقیتها و درخششها در سایه حاکمیت و عواملی بود که نقش مذهب و گرایشات و احساسات دینی جامعه در زوایای مختلف آن هویدا بود. البته ضعفها، سوءاستفاده‌ها، کژرفتاریها و جنبه‌های مغایر و مخالف این روند نیز فراوان بود؛ اما در مجموع، جامعه و حاکمیت در زوایای مختلف از جمله در بعد نظامی، با مذهب گره‌خورده بود و در تعامل و تأثیر و تأثر بود؛ زیرا یکی از عوامل اصلی و تعیین‌کننده موفقیت‌های نظامی، داشتن شور و نشاط معنوی و مذهبی بود و هر جا این عامل ضعیف می‌شد تأثیر سوء بر جای می‌گذاشت.

صفوی‌ها با شعار و انگیزه مذهبی، تحرکات سیاسی - نظامی خود را شروع کردند و به‌طورگسترده از اهرمها و لوازم دینی هم در تحریک و تشجیع معنوی و روانی سربازان

و نظامیان بهره بردند و در عرصه دیپلماتیک به جنگها و تصادمات نظامی خود با عثمانیها و ازبکها صبغه مذهبی داده و در راستای جنگ با حکومتهای سنی آنها جلوه دادند و در جلب آرا و افکار عمومی بهره‌ها بردند. حتی در برهه‌هایی که شاهان این حکومت، اعتبار و اثرگذاری خود را بر جامعه از دست دادند، کسانی که مردم را با انگیزه جهاد و جنگ عقیدتی به مبارزه و مقاومت در مقابل مهاجمین و اشغالگران فراخواندند توفیق داشتند.

در عرصه‌هایی هم که ناکامیها و شکستهای نظامی عارض شد، فقدان یا ضعف اهرمها و محرکات دینی قابل ملاحظه است.

نتیجه اینکه؛ رویدادهای نظامی این عصر نشان داد که در جامعه ایرانی، انگیزه‌ها و محرکات دینی و مذهبی در امر دفاع، بسیار قدرتمند و پرنرژی است و با وجود سوءمدیریتها، ضعفها و نارساییها و حتی سوء استفاده‌هایی که در این دوره توسط برخی حکام و سلاطین نالایق و فاسد این عصر به‌ویژه در اواخر اثبات شد و کارکردهای نه چندان مطلوب در هدایت و بهره‌گیری صحیح از این انرژی دیده شد، با این حال مایه‌های اصلی نظامیان و مردم در امر دفاع و حفظ سرزمین، عامل مذهب و انگیزه‌های دینی بود. مهمتر این نکته که؛ در تاریخ ایران حکومتها و حکامی که در حکومت‌داری داعیه دینی داشتند، چه به صورت درست و چه نادرست، دوام و ثبات بیشتری پیدا کردند.

- ۱- اشراقی، احسان (۱۳۸۰)؛ «گرجیان در نظام صفوی»، تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان (مجموعه مقالات)، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی ایران.
- ۲- افوشته‌ای نطنزی، محمود (۱۳۷۳)؛ *نقاوه‌الآثار فی ذکرالآخیار در تاریخ صفویه*، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۳- بروکلیمان، کارل (۱۹۷۷)؛ *تاریخ الشعوب الاسلامیه*، تعلقه الی العربیه، بیروت، امین فارس، الطبعة السابعة.
- ۴- بیانی، خانبابا (۱۳۵۳)؛ *تاریخ نظامی ایران، در دوره صفویه*، تهران، انتشارات ستاد بزرگ ارتشداران.
- ۵- *تاریخ عالم آرای صفوی* (۱۳۶۳)؛ به کوشش یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم.
- ۶- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳)؛ *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدیدنظر و تصحیح دکتر حمید شیرانی، اصفهان، انتشارات سنایی.
- ۷- *جهانگشای خاقان* (۱۳۵۰)؛ مقدمه و پیوست الله‌دنامضطر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۸- خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم (۱۳۶۸)؛ *خلاصه‌السير* (تاریخ روزگار شاه صفی)، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول.
- ۹- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۶۲)؛ *حبیب‌السير*، ج ۴، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، تهران، انتشارات خیام.
- ۱۰- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰)؛ *ذیل تاریخ حبیب‌السير* (تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی)، تصحیح و تحشیه دکتر محمد علی جراحی، تهران، نشر گستره.
- ۱۱- روملو، حسن (۱۳۴۹)؛ *احسن‌التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۱۲- ریاض الاسلام (۱۳۷۳): *تاریخ روابط ایران و هند* (در دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- سانسون (۱۳۷۷): *سفرنامه سانسون*، ترجمه محمدمهاریار، اصفهان نشرگاهها.
- ۱۴- سرور، غلام (۱۳۷۴): *تاریخ شاه اسماعیل*، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۵- صفوی، طهماسب (۱۳۴۳ ق): *تذکره شاه طهماسب صفوی*، برلن، چاپخانه کاویانی.
- ۱۶- غلامی، ابوالفضل (۸-۱۸۷۷م): *اکبرنامه*، ج ۱ و ۳، کلکته، بیلبوتیکا ایندیکا.
- ۱۷- فلسفی، نصرالله... (۱۳۷۱): *زندگانی شاه عباس اول*، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۸- فلسفی، نصرالله (۱۳۱۶): *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران، بی نا.
- ۱۹- فلسفی، نصرالله (بی تا): *چند مقاله تاریخی و ادبی «جنگ چالدران»*، انتشارات وحید، صص ۱ تا ۲۰.
- ۲۰- فیگوئروا، دنسیلوسترسیلوا (۱۳۷۳): *سفرنامه فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.
- ۲۱- قزوینی، منشی بوداق (۱۳۷۸): *جواهرالاحسار* (بخش تاریخ اریان از قراقوینلو تا سال ۹۸۴ هجری قمری، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد، تهران، سترمیراث مکتوب).
- ۲۲- کسروی، احمد (۱۳۵۲): *شیخ صفی و تبارش*، به کوشش یحیی ذکاء، بی جا، بی نا.
- ۲۳- لوفت، پاول (۱۳۸۰): *ایران در عهد شاه عباس دوم*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲۴- مرعشی صفوی، محمدخلیل (۱۳۶۲): *مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه*، به تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانه سنایی و طهوری.

- ۲۵- مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۱): «ملاحظات نظامی - سیاسی پیرامون نبرد بغداد و معاهده زهاب (۱۰۴۸-۱۰۴۹)»، تاریخ روابط خارجی، تهران، نشریه مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، سال ۳، شماره ۱۱.
- ۲۶- منجم یزدی، ملاجلال (۱۳۶۶): *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید.
- ۲۷- منشی ترکمان، اسکندریک (۱۳۷۷): *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱ و ۲، تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- ۲۸- هنیستس، والتر (۱۳۶۲): *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۲۹- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴): *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۳۰- وحیدقزوینی، محمدظاهر (۱۳۲۹): *عباسنامه*، به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک، کتابفروشی داودی.
- ۳۱- ویلسن، آرنولد (۱۳۶۶): *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

English Reference

1. Whitehead, R. B., (1974); *Catalogue of the Coins in the Panjab Museum*, Labore, Vol.II, Coins of the Mughal Emperors, Oxford.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی